

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۹۱۷، غزل ۲۶۶۶ و ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

به تن اینجا به باطن در چه کاری؟
شکاری می کنی یا تو شکاری؟

در این غزل مولانای عزیز به ما یاد آور می شود که اولین کاری که باید انجام دهیم این است که تمرکز روی خود داشته و به خودمان نگاه کنیم.
که آیا در باطن فضاگشا هستیم و باطن مان جد جد است و شکارچی خداوند؟ و یا در تن مشغول شکار هم هویت شدگیها؟

و با مطرح کردن این دو سوال که:
شکار می کنی یا تو شکاری؟

فرق بین انسان همانیده که با افکار این جهانی و چیزهای مادی و سوهایی مختلف که فقط کوتاه مدت برای شناسایی و ریشه دار شدن ما می باشد، با انسانی که مجهز به هوشیاری عدم بین که از ابتدای تولد با او همراه است بیان می کند.

ما از آغاز آفرینش که کشت اولیه ما کاشته شده است همانیده با خداوندیم ولی مرکز خود را با شکار کردن چیزهای این جهانی انباشته می سازیم و روی کشت اولیه خود را می پوشانیم و خود را منافق و با شکار کردن چیزهای آفل و گذرا خودمان هم شکار آنها می شویم.

و خاصیت شکارچی بودن خود را که می توانیم لحظات شادی بی سبب و برکات چهارگانه الهی که همان عقل و هدایت و حس امنیت و قدرت است را شکار کنیم را از دست می دهیم و ذهنمان ما را اداره می کند و شکار.

و در برابر اتفاقات نمی توانیم فضاگشایی کنیم و می ترسیم و شکار می شویم و دائماً می گوییم که من، لیاقت زنده شدن به خداوند را ندارم در حالیکه ما امتداد اوییم و تنها چیزی که برای ما جایز و کارساز است همین فضاگشاییست.

"که پُشک ما مُشک گردد."

ولی با شکار کردن چیزهای مختلف خود را پُشک ساخته و خوش بویی و خوش پوزی و مُشک بودن خود را از دست داده ایم. و از روضه رضوان الهی خود را دور ساخته که سالهای سال باید از این روضه رضوان بچریم و استفاده ببریم.

تا که پُشکی مُشک گردد ای مرید

سالها باید در آن روضه چرید

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۲۴۷۲

مولانای عزیز به ما می گوید:

این کار کوتاه است و در یک چشم به هم زدن می تواند صورت بگیرد به شرط اینکه ما با زندگی همکاری های لازم را داشته باشیم و قانون قضا و کن فکان او را بپذیریم.

یک زمان کار است بگزار و بتاز

کار کوتاه را مکن بر خود دراز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۸۱

که ما برای این آمده ایم و رسالت ما این است که بعد معنوی و فضای درونمان که همان باطن درونی ماست را باز کنیم و به خداوند تبدیل شویم.

چونکه قبضی آیدت ای راه رو

آن صلاح توست آتش دل مشو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۳۴

و باید بدانیم که:

وقتی غم و اندوه و ناراحتی به سراغمان می آید به درون مان مراجعه کرده و عصبانی و ناراحت نشویم و شناسایی کنیم که شکار چیزهای همانیده از جمله:

دردها و غم‌ها شده‌ایم که این ناراحتی‌ها به سراغمان آمده است و اولین کارمان همین فضاگشایست و پذیرش آن بدون قضاوت کردن ذهن. و این قبض و گرفتگی به صلاح و مصلحت ماست که این شناسایی و این آگاهی در ما صورت گیرد.

مثال باز سلطان است هر نقش
شکار است او و می‌جوید شکاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

و همچنین با پوشیدن لباس هم‌هویت شدگیها، باز بودن خود را فراموش کردیم و نقش‌های همانیده آنها را گرفتیم و یادمان رفت که خداوند صاحب اختیار ماست و ما باز سلطانییم و بر روی دستان او قرار داریم.

و نباید شکار چیزهای بی‌ارزش و سطحی و گذرا شویم، در حالیکه ما شکارچی خداوندیم که با اتصال و وصل بودن و فضاگشایی، همانیدگی‌هایمان را می‌توانیم شکار کنیم. ولی خود را با دو خاصیت بسیار بسیار مضر من‌ذهنی که هم ناسپاسیست و هم فراموش کاری، عجین می‌سازیم و شاکر و سپاسگزار واقعی بودن که گشوده شدن مرکز عدم است را از دست می‌دهیم و خود را نااصل کار و ناسپاس می‌نماییم.

ناسپاسی و فراموشی تو
یاد آورد آن عسل نوشی تو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۱۰

و با ناشکری و ناسپاسی قدر زندگی کردن در لحظه را نمی‌دانیم و در افسانه‌سازی‌های من‌ذهنی خود را غرق می‌سازیم و پشیمان می‌شویم و درد می‌کشیم و تا جایی پیش می‌رویم که سرکش و حرون شده و عسل نوشی خود را که همان قوه تشخیص و تمیزده است را از دست می‌دهیم. و هیچ موقع نمی‌توانیم بفهمیم و تشخیص دهیم که چه چیزی به نفع ماست و چه چیزی به ضرر ما و از اراده آزاد خود نمی‌توانیم استفاده نماییم.

ز ناسپاسی ما بسته است روزن دل
خدای گفت که انسان لربه لکنود
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۱۴

چرا که به خاطر ناسپاسی‌های ماست که روزن دل بسته می‌شود.

در حالیکه:
می‌توانیم همین لحظه صاحب اختیار خود باشیم و خرد بی‌منتهای کائنات که در کار است را مال خود کنیم، ولی از عقل محدود اندیشه من‌ذهنی مان استفاده می‌کنیم و خود را بی‌نیاز از خداوند می‌دانیم.

اشاره دارد به سوره عادیات، آیه ۶
همانا آدمی نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.

زین کمین بی‌صبر و حزمی کس نجست
حزم را خود صبر آمد پا و دست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۱۳

از این صیدگاه و کمینگاه همانیدگی‌ها که از قدرت جاذبه فراوانی برخوردارند که ما را به طرف خود می‌کشند و شکار می‌کنند، فقط با صبر و پایداری و عجله نداشتن و دوراندیشی می‌توان رهایی یافت.

به صد دستان به کار توست این باد
تو را خود نیست خوی حق‌گزاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

در نتیجه:

خداوند و زندگی می‌خواهد با صد تدبیر و صد روش مشکلات زندگی‌مان را حل کند. ولی این کار مستلزم این است که همانندگی‌هایمان را شناسایی کنیم و آنها را به حاشیه رانده و از مرکزمان دور، تا شادی بی‌سبب و خرد زندگی را به فکر و عمل‌مان بریزیم و سپاسگزار و حق شناس باشیم و قانون جبران را به عینه انجام دهیم.

تا با دم ایزدی، حق به حق دار برسد. نه به من ذهنی، که لحظه به لحظه زندگی ما را خراب می‌کند.

دم او جان دهدت رو ز نفخت بپذیر
کار او کن فیکونست نه موقوف علل
- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

و اگر می‌خواهیم دم ایزدی وارد زندگی‌مان شود باید فضاگشا باشیم تا قانون کن فکان او که همان بشو و می‌شود است وارد وجودمان گردد.
نه علت و دلیل‌های ذهنی.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۰۸۷

پرانرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما
- زهرا سلامتی، از زاهدان

